# دلیل دوم برای اثبات اصل صحت معامله عند الشک: آیه احلّ الله البیع

دومین آیه شریفه که در موارد شک در صحت قرارداد به آن استدلال شده است، آیه شریفه احلّ الله البیع است. تقریب استدلال این است که در این آیه فرموده خداوند بیع را حلال کرده است که از آن استفاده می شود هر قراردادی که عنوان بیع بر آن صادق باشد، صحیح و مورد امضاء شارع است. بنابراین اگر در شرطیت شیء یا مانعیت شیء در صحت قرارداد شک داشتیم، اگر عنوان بیع بر آن ثابت باشد، طبق آیه شریفه حکم به صحت آن قرارداد می شود. مثل این که شک کنیم که آیا در بیع انشاء لفظی معتبر است یا انشاء به فعل هم کافی است کما فی المعاطاة، همچنین اگر در اعتبار عربیت یا ماضویت در بیع شک کنیم.

بلکه حتی در مورد معامله ای که مصداق بیع نیست و عنوان دیگری از عناوین معاملات معهوده (عقود مسماة) یا غیرمعهوده بر آن صادق است، می توانیم از احل الله البیع کمک بگیریم و شرطیت مشکوک الشرطیه یا مانعیت مشکوک المانعیه را در آن عقد مسماة یا غیر مسماة نفی کنیم. به اين بیان که : وقتی با تمسک به احل الله البیع شرطیت انشاء لفظی در بيع نفی شد و صحت معاطات ثابت شد، به ضم عدم فرق بین عقود و معاملات می توان صحت معاطات در سایر عقود مسماة کالاجاره، یا عقود غیر مسماة مثل عقد بیمه را اثبات کرد. پس استدلال به آیه شریفه شامل سایر معاملات هم می شود، البته در صورتی که مورد تردید، شرطیت شیئی برای صحت معامله باشد نه این که اصل صحت معامله مورد تردید باشد.

## تقریب استدلال به آیه شریفه

اما سوال این است که با توجه به این که مفاد اولی و مفاد تصریح شده در آیه، حلیت است که ظاهر در ترخیص و حلیت تکلیفی است در مقابل حرمت، چطور حکم وضعی صحت و نفوذ را استفاده کنیم. در کلام مرحوم اصفهانی اشاره شده که سه تقریب برای اثبات صحت معامله از آیه شریفه وجود دارد که این تقریب ها از کلام مرحوم شیخ هم استفاده می شود:

تقریب اول: مدلول آیه به دلالت مطابقی، بیان صحت و نفوذ است و حلیت در آیه، حلیت وضعیه است (صحت و نفوذ) نه حلیت تکلیفیه. طبق این وجه دلالت آیه بر صحت دلالت مطابقی خواهد بود. مرحوم شیخ در کلام خود به این تقریب اشاره کرده است:

«بل قد يقال: بأنّ الآية دالّة عرفاً بالمطابقة على صحّة البيع، لا مجرّد الحكم التكليفي. لكنّه محلّ تأمّل[[1]](#footnote-1)»

وجه این تقریب این است که عنوان حلیت عنوانی است که فی حد نفسه هم صلاحیت امر وضعی را دارد و هم صلاحیت امر تکلیفی، و از آنجایی که مناسب با عنوان بیع حلیت وضعی است، استفاده صحت و نفوذ می شود.

تقریب دوم: آیه شریفه دلالت بر حلیت و جواز تصرفات مترتب بر بیع می کند حتی تصرفات موقوف بر ملک، و جواز تکلیفی تصرفات شرعا ملازمه با صحت و نفوذ بیع دارد. (ملازمه شرعیه)

تقریب سوم: حلیت و جواز همه تصرفات حتی تصرفات متوقف بر ملک که مفاد آیه است، ملازمه عرفیه دارد با صحت و نفوذ بیع و حصول ملکیت. (ملازمه عرفیه)

به نظر می رسد تقریب صحیح در استدلال به آیه شریفه برای اثبات صحت علی رغم تعبیر حلیت، این است که بگوییم:

هرچند ظهور اولی عنوان حلیت در مقابل حرمت، در حکم تکلیفی است (چون حلیت به معنای ترخیص دادن و حرمت به معنای زجر و منع از انجام فعل است)، اما اگر این حلیت و حرمت به امر اعتباری و قانونی که معرضیت للصحه و الفساد دارد تعلق گرفت، از این ظهور اولی رفع ید می شود و متفاوت است با جایی که حلیت و حرمت به فعل مکلف تعلق بگیرد. لذا امر به انجام معامله ظاهر در ارشاد به صحت معامله است همانطور که نهی از معامله ظاهر در ارشادیت به فساد است، چه امر و نهی به صیغه امر و نهی باشد یا به ماده مثل حرمت و حلیت.

وجه مطلب همان طور که اعلام در مواضع مختلفی از اصول و فقه فرموده اند این است که هرچند ظهور اولی اوامر و نواهی در بیان حکم تکلیفی است، اما در بعضی موارد این ظهور اولی از بین رفته و ظهور ثانوی ایجاد می شود مثل جایی که امر و نهی به عبادات و معاملات تعلق بگیرد. در مورد عبادات و معاملات، غرض و توقعی از این امر و نهی وجود دارد، که ظاهر امر و نهی این است که ناظر به آن مورد توقع است و مشکل امر مورد توقع را حل می کند امضاءً یا ردّاً. اگر نهی به عبادت تعلق بگیرد ولو ظهور اولی نهی حرمت نفسی است، اما از آن جایی که مورد توقع از عبادت، وجود الامر است نهی ظاهر در این است که در مقام نفی این امر مورد توقع است، لذا نهی از صلاه حائض ظهور ثانوی در ارشاد به فساد و نفی مشروعیت دارد . در معاملات هم بیان ظهور ثانوی به همین نحو است که از آن جایی که مورد توقع از معامله ترتیب اثر و صحت معامله است، امر به معامله ظاهر در ارشاد به صحت معامله است کما این که ظاهر نهی این است که نفوذ و مشروعیت معامله را نفی می کند.

در محل بحث هم از آن جایی که بیع، عنوان اعتباری متصف به صحت و فساد است و متوقع از آن این است که اثر نقل وانتقال بر آن مترتب شود، حلیت بیع ظاهر در حلیت وضعی و نفوذ است. در مورد «حرّم الربا» نیز مطلب از همین قرار است و این آیه ظاهر در بطلان رباست، لذا برای حرمت تکلیفی ربا باید به ادله دیگر تمسک کرد ( که يکی از آن ادله آيات بعد از آيه حرّم الربا است ) .

## اشکالات به استدلال به آیه

اشکالاتی به استدلال به آیه شریفه مطرح شده است:

### اشکال اول به استدلال به آیه

تمسک به آیه شریفه در موارد شک در صحت، از باب تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود دلیل است. دو تقریب برای این مدعی وجود دارد که هر دو تقریب مشترک اند در این که بیع در آیه شریفه به معنای بیع شرعی و بیع واجد شرایط است. طبعا اگر بیع به معنای بیع صحیح شرعی بود، در موارد شک در صحت بیع نمی توان به آیه تمسک کرد چون موضوع احراز نشده است.

#### دو تقریب برای اشکال

تقریب اول برای این که بیع به معنای بیع صحیح شرعی است، این است که اسماء و عناوین عبادات و معاملات وضع برای معانی صحیح شده اند نه اعم.

تقریب دوم این است که حتی اگر قائل به وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد شویم، از آن جایی که عنوان بیع، عنوانی قانونی است که به اختلاف اعتبار معتبرین و مقنین مختلف می شود، این عنوان قانونی در کلام مقنن باید حمل شود بر مواردی که آن عنوان مورد قبول و امضاء مقنّن است. همانطور که قبلا گفته شد اگر شارع بفرماید «زوج باید نفقه زوجه را بپردازد»، چون عنوان زوجیت عنوان قانونی است که به اختلاف مقننین مختلف میشود، این کلام حمل می شود بر موارد زوجیت و نکاح صحیح از نظر شرعی. نمی توان کلمه زوج در کلام شارع را حمل بر زوجیت عرفیه کنیم و احکام را بر زوجیت عرفیه مترتب کنیم ولو زوجیت شرعیه ثابت نباشد.

### جواب از اشکال اول

هیچ یک از دو تقریب تمام نیست.

#### جواب از تقریب اول اشکال

تقریب اول اشکال عبارت بود از وضع الفاظ برای معانی صحیح. از این تقریب سه جواب میتوان بيان کرد:

##### جواب اول

اولا از جهت مبنائی این مطلب مورد قبول نیست که الفاظ عبادات و معاملات برای معنای صحیح وضع شده باشند بلکه موضوع له الفاظ اعم است. خصوصا در اسماء معاملات این مطلب واضح تر است؛ چون معاملات امور مخترَع شارع نیستند، بلکه عناوین آن ها قبل از شرع هم وجود داشته و شارع فقط در شرایط و ضوابط آنها تصرف می کند نه در موضوع له آنها. به تعبیر مرحوم آقای خوئی اسماء معاملات برای ذات معانی انشائی خاص و اعتبار ابراز شده وضع شده اند، اعم از این که آن اعتبار ابراز شده (مثل تملیک عین در مقابل عوض در بیع) از نظر شرع صحیح باشد یا نباشد.

##### جواب دوم

ثانیا حتی اگر قائل به وضع الفاظ برای معانی صحیح شویم مشکلی ایجاد نمی شود؛ چون نهایتا صحیحی شدن، مانع تمسک به اطلاق لفظی احلّ الله البیع است، اما مانعی از تمسک به اطلاق مقامی احل الله البیع در کار نیست. مرحوم شیخ این جواب را در آخر بحث حقیقت بیع مطرح کرده است. ایشان فرموده است که از آن جایی که خطاباتی مثل احلّ الله البیع برای تفهیم عرف وارد شده اند، طبعا اطلاق مقامی این ادله اقتضاء میکند که مراد از این خطابات، صحیح عند العرف باشد.

«و أمّا وجه تمسّك العلماء بإطلاق أدلّة البيع و نحوه؛ فلأنّ الخطابات لمّا وردت على طبق العرف، حمل لفظ «البيع» و شبهه في الخطابات الشرعيّة على ما هو الصحيح المؤثّر عند العرف[[2]](#footnote-2)»

توضیح صحیح فرمایش مرحوم شیخ در کلام صاحب کفایه در بحث تنبیهات صحیح و اعم کفایه آمده است. ایشان فرموده است که حتی اگر اسماء معاملات برای صحیح شرعی وضع شده باشد، از آن جایی که خطابات به عرف وارد شده و تفهیم به عرف شده است، مفاد این خطابات به اطلاق مقامی این است که صحیح از نظر شرع، مصداقا همان صحیح از نظر عرف باشد. والا اگر صحیح عند الشرع امر دیگری غیر از آن چه صحیح عند العرف است باشد، شارع باید بیان و نصب قرینه می کرد بر این که مراد او از صحیح چیست. از عدم بیان شارع می فهمیم که صحیح عند الشارع همان صحیح عند العرف است.

الثاني أن كون ألفاظ المعاملات أسامي للصحيحة لا يوجب إجمالهاكألفاظ العبادات كي لا يصح التمسك بإطلاقها عند الشك في اعتبار شي‏ء في تأثيرهاشرعا و ذلك لأن إطلاقها لو كان مسوقا في مقام البيان ينزل على أن المؤثر عند الشارع هو المؤثر عند أهل العرف و لم يعتبر في تأثيره عنده غير ما اعتبر فيه عندهم كما ينزل عليه إطلاق كلام غيره حيث إنه منهم و لو اعتبر في تأثيره ما شك في اعتباره كان عليه البيان و نصب القرينة عليه و حيث لم ينصب بان عدم اعتباره عنده أيضا و لذا يتمسكون بالإطلاق في أبواب المعاملات مع ذهابهم إلى كون ألفاظها موضوعة للصحيح.

سپس ایشان استدراک می کند که محل بحث جایی است که شک در شرایط شرعی معامله داشته باشیم، اما اگر در اعتبار امری در صحت معامله نزد عرف شک داشته باشیم، طبعا استدلال صحیح نیست و از باب تمسک به عام در شبهه مصداقیه خواهد بود:

نعم لو شك في اعتبار شي‏ء فيها عرفا فلا مجال للتمسك بإطلاقها في عدم اعتباره بل لا بد من اعتباره لأصالة عدم الأثر بدونه فتأمل جيدا[[3]](#footnote-3).

اما در کلمات مرحوم آقای خوئی در مصباح الفقاهه و در محاضرات، فرمایش مرحوم شیخ به بیان دیگری تقریب شده و سپس مورد اشکال واقع شده است. توضیح اطلاق مقامی در عبارت مصباح الفقاهه این است که لفظ بیع هرچند وضع شده است برای معنای مسبب که از سبب موثر شرعی ایجاد می شود، اما وقتی شارع بفرماید بیع حلال است و اشاره ای به اسباب تحقق این مسبب نکند، خطاب باید حمل شود بر این که ما هو الموثر عند الشارع همان ما هو الموثر عند العرف است. در حقیقت از این اطلاق استفاده می شود که شارع همه اسباب عرفیه تحقق مسبب را امضاء کرده است؛ چون احتمال این که شارع فقط مسبب حاصل از بعض اسباب را امضاء کرده باشد، موجب می شود که کلام خالی از فائده شود. تعبیر ایشان در مصباح الفقاهه این است که وقتی شارع اسباب حصول مسبب را بیان نکرده، امر دائر است بین این که بگوییم شارع در این اطلاقات و عمومات اهمال انجام داده است، یا این که بگوییم مراد از اسباب عند الشارع، اسباب عند العرف است. دلالت اقتضاء و صیانت کلام شارع از لغویت، اقتضاء میکند که بگوییم شارع اهمال نکرده و کلام حمل می شود بر اتحاد اسباب عرفیه و اسباب شرعیه. سپس فرموده اما در اسماء عبادات نمی توان این مطلب را قائل شد؛ چون معانی اسماء عبادات مفاهیم جعلیه است و مغروس در اذهان نیست، لذا نمی توان گفت که شارع در اسماء عبادات موافق با همان مفاهیم عرفیه است.

سپس به مرحوم شیخ اشکال می کنند که نمی توان به اطلاق مقامی تمسک کرد؛ زیرا تمسک به اطلاق مقامی در جایی صحیح است که برای مطلق افراد متیقنی وجود نداشته باشد. اما اگر افراد متیقنی برای مطلق وجود داشته باشد، کلام شارع حمل بر افراد متیقن می شود و کلام لغو نمی شود تا از باب دلالت اقتضاء بگویید شارع اسباب عرفیه را امضاء کرده است. در مانحن فیه از مذاق شارع و ادله خارجی احراز کرده ایم که شارع یقینا بعضی از اسباب را برای حصول بیع امضاء کرده است مثل بیع به لفظ عربی ماضی به صورت منجز و با سایر شرایط.

ایشان فرموده است باید جواب دیگری طبق مبنای وضع الفاظ برای صحیح بدهیم. جواب مختار ایشان این است که ولو صحیحی باشیم اما از آن جایی که این ادله در مقام امضاء واقع شده اند، ظهور در امضاء باعث میشود که مراد از لفظ بیع، معنای صحیح باشد. این جواب به جواب سوم بر می گردد.

اما به نظر می رسد که برداشت صحیح از کلام مرحوم شیخ، همان کلام مرحوم آخوند در کفایه است و اشکال مرحوم آقای خوئی وارد نیست.

##### جواب سوم

با توجه به این که مفاد احل الله البیع امضاء و تصحیح معامله است، اگر مراد از بیع بیع صحیح شرعی و موثر عند الشارع باشد، مفاد آیه قضیه ضروریه بشرط محمول و خالی از فائده می شود یعنی: بیعی که از نظر شارع صحیح و نافذ است، شارع آن را حلال کرده و صحیح قرار داده است. پس ولو صحیحی شویم، از آن جایی که اراده بیع به معنای شرعی موجب لغویت کلام می شود، صونا لکلام الحکیم عن اللغویه بیع در آیه را باید به معنای بیع عرفی بدانیم نه بیع شرعی. این جواب، جوابی است که مرحوم آقای خوئی به عنوان جواب مختار مطرح کرده اند.

حاصل این که از تقریب اول، سه جواب مطرح شد که جواب اول مبنائی و جواب دوم وسوم بنائی بود.

#### جواب از تقریب دوم اشکال

تقریب دوم مناقشه این که بود که حتی اگر اعمی باشیم، عناوین قانونی باید حمل شود بر معنا و مصداقی که مورد قبول مقنن است.

جواب دوم و سوم از مناقشه اول در این جا هم جریان دارد. هرچند فی نفسه این قاعده صحیح است که عناوین قانونی باید حمل بر معنای مورد قبول مقنن شود، اما اگر قرینه خاصی بر رفع ید از این قاعده وجود داشت، باید بیع را به معنای بیع عرفی بدانیم. قرینه بر این که بیع به معنای عرفی است، در کلام شیخ عبارت است از اطلاق مقامی درآيه به تقریب صاحب کفایه ، همچنین بیان مرحوم خوئی که استدلال به لغویت از باب قضیه به شرط محمول.

### اشکال دوم به استدلال به آیه

آیه شریفه به صدد بیان خصوصیات و شرایط و موانع بیع نیست تا بتوان از آن اطلاق گیری کرد و آن را به عنوان دلیل لفظی در فرض شک در صحت مطرح کرد. آیه شریفه در مقام بیان اصل حلیت و مشروعیت بیع است نه در مقام بیان خصوصیات و شرایط و موانع بیع، لذا وقتی مقدمات حکمت تمام نبود، نمیتوان به اطلاق تمسک کرد.

این مدعی که آیه در مقام اصل مشروعیت بیع است، سه تقریب دارد:

#### تقریب اول اشکال

این آیه مثل بقیه اطلاقات وارد در قرآن است، و همانطور که در اطلاقات در مورد عبادات گفته می شود که در مقام بیان اصل مشروعیت و مطلوبیت اند نه بيان اجزاء و موانع عبادت، لذا نمی توان به اقیموا الصلاه برای نفی اجزاء و موانع صلات تمسک کرد. بنابراین به آیه شریفه احل الله البیع نمی توان برای اثبات صحت در موارد شک در صحت وفساد تمسک کرد؛ چون در مقام اصل تشریع و تحلیل بیع است، در مقابل تحریم ربا، بدون این که ناظر به شرایط و خصوصیات باشد. این وجه، صرفا به اشکال مشترک بین آیات قرآن در اطلاق گیری اشاره دارد.

#### تقریب دوم اشکال

آیه شریفه در مقام مقایسه بین بیع و ربا است و تسویه بین بیع و ربا که ادعای ربا خواران بود را نفی می کند. خداوند می فرماید برخلاف تصور شما بین بیع و ربا فرق است و خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام کرده است. وقتی آیه صرفا در مقام بیان نفی تسویه بین بیع و ربا بود و نظارتی به خصوصیات و شرایط بیع نداشت، طبعا نمی توان به اطلاق آن تمسک کرد. این تقریب از کلمات مرحوم آخوند در حاشیه مکاسب و همچنین از جامع المدارک قابل استفاده است.

#### تقریب سوم اشکال

ظاهر آیه شریفه به ملاحظه صدر و ذیل آن، این است که فقره احلّ الله البیع، اخبار از جعل سابق است، نه این که با نفس این عبارت، حلیت بیع و حرمت ربا انشاء شده باشد. وقتی این آیه اخبار از جعل سابق شد، طبعا نمی توان اطلاق گیری کرد؛ زیرا در مقام حکایت از جعل سابق است و باید ببینیم همان جعل سابق اطلاق دارد يا نه . جعل سابق ممکن است کلمات و فرمایشان پیامبر(ص) باشد یا این که عبارت باشد از آیاتی مثل اوفوا بالعقود و تجاره عن تراض به ضم آیات دال بر حرمت ربا.

وجه استظهار این مطلب در کلام مرحوم امام این طور توضیح داده شده است که گفته شده آکلین ربا در روز قیامت به این عذاب دچار می شوند که «لا یقومون الا کالذی یتخبطه الشیطان من المسّ» و دلیل این عذاب این است که گفته اند بیع هم مثل رباست «ذلک بانّهم قالوا انّما البیع مثل الربا» در حالی که خداوند می فرماید چنین نیست و خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است «و احلّ الله البیع و حرّم الربا». آکلین ربا همان کسانی هستند که قائل به تسویه بین بیع و ربا هستند، و در آیه این قائلین توبیخ و تعییر شده اند، لذا این توبیخ اقتضاء می کند که قبلا حکم شرعی بیع و ربا جعل و بیان شده باشد تا این قائلین از جهت قول به تسویه و مخالفت با این حکم، استحقاق توبیخ داشته باشند. پس با توجه به صدر آیه، از آن جایی که صحت توبیخ متوقف بر این است که حکم شرعی مبیّن سابق داشته باشیم، جمله « احلّ الله البیع و حرّم الربا» حکايت از جعل سابق می کند .

بلکه حتی اگر نفس فقره انما البیع مثل الربا را در نظر بگیریم بدون مطالب قبل، خود این عبارت نشان می دهد که قبلا سلب تسویه بین بیع و ربا بیان شده بود و کافران به عنوان اعتراض گفته اند که بیع هم مثل رباست. پس ملاحظه خود این عبارت نشان می دهد که مطلب مسبوق است به بیان تفکیک بین بیع و ربا یعنی حلیت بیع و حرمت ربا. پس این قول به عنوان اعتراض بیان شده است نه به عنوان کلام ابتدائی.

حاصل تقریب سوم این که ظاهر آیه شریفه با توجه به این جمله یا با توجه به قرینیت صدر، این است که قول ربا خواران در مقابل قول خداوند است و در مقام اخبار از حلیت بیع و حرمت رباست، لذا اطلاق ندارد.

### جواب از اشکال دوم

از هر کدام از سه تقریب، می توان جواب داد.

##### جواب از تقریب اول اشکال

مرحوم اصفهانی فرموده تقریب اول صحیح نیست زیرا اولا مشهور علماء به آیه شریفه در موارد شک در صحت تمسک کرده اند، که نشان میدهد آیه در مقام بیان اجزاء و شرائط است، و ثانیا در صحیحه عمر بن یزید نیز حضرت به اطلاق آیه تمسک فرموده است:

و أمّا منع الإطلاق بما يشترك معه سائر الإطلاقات، و أنّه في مقام التشريع فقط فهو في مقام تحليل البيع في قبال تحريم الربا من دون نظر إلى شي‌ء آخر فمخدوش: باشتهار التمسّك به من علماء الإسلام في موارد الشك، بل يظهر من بعض الاخبار أنّه أمر مسلّم مفروغ عنه، كما في الفقيه بسنده عن عمر بن يزيد قال:

قلت لأبي عبد اللّه عليه السّلام: (جعلت فداك إنّ الناس يزعمون أنّ الربح على المضطر حرام و هو من الربا؟ قال عليه السّلام: و هل رأيت أحدا يشتري غنيا أو فقيرا إلّا من ضرورة؟! يا عمر قد أحل اللّه البيع و حرم الربا، فاربح و لا تربه. قلت: و ما الربا؟ قال عليه السّلام: دراهم بدراهم مثلين بمثل)

این روایت صحیحه است و سند مرحوم صدوق به عمر بن یزید به حسب آن چه در مشیخه فقیه فرموده، سند تام است. حضرت(ع) فرمودند قوام بازار به این است که سودی از فروش اجناس حاصل می شود؛ چون غالبا به خاطر احتیاج و ضرورت معامله می کنند، لذا اگر گرفتن سود در بیع حرام باشد قوام بازار از بین می رود. سپس برای حکم جواز معامله مضطر به همراه گرفتن سود، به آیه شریفه احل الله البیع تمسک کردند که بیع انجام بده اما نزدیک ربا نشو.

محقق اصفهانی فرموده استشهاد امام علیه السلام به آیه نشان می دهد که آیه شریفه اطلاق دارد، سپس فرموده بیع مضطر به همراه ربح یکی از مصادیق بیع است، مثل بیع معاطاتی که مصداق دیگر است و خصوصیتی در کار نیست.

و الظاهر أنّه اشارة إلى الآية الشريفة، و ليس الربح على المضطر بأظهر و لا بأغلب من المعاطاة ليمنع عن شمولها بإطلاقها فتدبر[[4]](#footnote-4)

در فقه العقود به جواب اول ایشان مناقشه کرده اند که مجرد استدلال همه علماء به آیه شریفه دلیل نمیشود بر این که آیه اطلاق دارد، مگر این که کاشف باشد از این که فهم متعارف و فهم عمومی این معنی است و احتمال خطاء همه علماء داده نشود.

البته ممکن است کلام محقق اصفهانی حمل بر این شود که آیه شریفه به حسب فهم عرفی ظاهر است در این که در مقام بیان همه خصوصیات است و به عنوان قانون بیان شده، نه این که صرفا ناظر به اصل تشریع باشد. بیان قانونی به حسب فهم متعارف ناظر به خصوصیات است و بعید نیست که استدلال علماء در کلام محقق اصفهانی به عنوان کاشف از این فهم عمومی بیان شده باشد. پس مراد ایشان هم این نیست که تمسک علماء موضوعیت داشته باشد و حجت بر دیگران حساب شود، لذا به نظر می رسد جواب اول محقق اصفهانی تمام است، که البته با این توضیح به جواب سوم برمیگردد که در فقه العقود به عنوان جواب اصلی بیان شده است.

به جواب دوم محقق اصفهانی نیز ممکن است مناقشه شود که ظاهر روایت این نیست که امام علیه السلام استدلال به روایت فرموده باشد، بلکه نهایتا استفاده میشود که امام حکم مذکور در آیه را در مورد سوال عمر بن یزید که محل شک در صحت بود تطبیق کرده است. مجرد تطبیق حکم آیه بر مورد، دلیل بر این نیست که آیه اطلاق داشته باشد و به عنوان یک قاعده کلی بیان شده باشد. این مصداق که بیع مضطر مع الربح باشد حلال است؛ چون از مصادیق بیعی است که خداوند حلال کرده است، و این تطبیق است نه استدلال تا گفته شود قاعده عام است.

اما این مطلب صحیح نیست و مراجعه به مواردی که حضرات معصومین در کلمات خود از مضامین آیات استفاده می کنند، ظاهر است در این که از باب استدلال و توجیه مطلب برای سائل است در این که حکم را از کجا به دست آورده اند، نه این که از باب تطبیق حکم آیه بر مورد باشد. حضرت فرمود این حکم که گرفتن ربح مضطر صحیح است به خاطر این است که خداوند بیع را صحیح قرار داده است و مثل سایر روایاتی است که به آیات شریفه استدلال می کنند.

جواب سوم به این تقریب از مناقشه (کما این که در فقه العقود هم بیان شده) : این است که آیه در مقام بیان خصوصیات نباشد مجرد ادعاء بدون دلیل است و اصل اولی و قاعده عقلائی این است که مقنن در مقام بیان خصوصیات مورد قانون (من حیث الموضوع و المتعلق و نفس الحکم) باشد نه این که فقط اصل قانون را بیان کند. پس ادعای در مقام بیان نبون، دعوای بلاشاهد و اشکالی است که محصلی ندارد.

توضیح مطلب این است که اصل اولی در همه خطابات مشتمل بر بیان حکم، این است که متکلم در مقام بیان تمام جهات و خصوصیات باشد. رفع ید از این قاعده اولی، احتیاج به قرینه و شاهد دارد. در آیات راجع به عبادات مثل اقیموا الصلاه و آتو الزکاه قرینه وجود دارد که شارع در مقام اصل تشریع صلات و زکات است و از جهت خصوصیات و قیود در مقام اهمال است. پس در مثل اقیموا الصلاه قرینه بر اهمال از جهت خصوصیات دلیل بر این است که نتوان به اطلاق آن تمسک کرد ولو اعمی باشیم، اما در معاملات قرینه بر این اهمال وجود ندارد، لذا به مقتضای اصل اولی که در مقام بیان بودن است اخذ می کنیم.

مضافا به این که همانطور که سابقا اشاره شد، فرمایش آخوند راجع به این بحث باطلاقه صحیح نیست. مرحوم آخوند فرمود در الفاظ عبادات حتی اگر اعمی باشیم نمی توانیم به اطلاق تمسک کنیم چون خطابات من هذا الحیث مهمل هستند، کما این که اگر صحیحی باشیم هم نمی توانیم به اطلاق تمسک کنیم چون خطابات من هذا الحیث مجمل هستند. این فرمایش ایشان که نتوان به اطلاقات عبادات تمسک کرد به کلیت خود محل اشکال است و فقط در مثل صلات و زکات صحیح است به خاطر اهمال ادله، اما در برخی عبادات اهمال در کار نیست مثل آیه صوم که در مقام بیان است. هرچند خود عبارت «کتب علیکم الصیام» ظهوری در اطلاق ندارد اما آیات بعدی (احلّ لکم لیله الصیام الرفث الی نسائکم) نشان می دهد که آیات صوم، هم در مقام مشروعیت آن است و هم در مقام خصوصیات و امور معتبره در صوم. زیرا اجتناب از اکل و شرب و نساء که در آیات بعد بیان شده، از خصوصیات صوم هستند. در محل بحث هم ممکن است در مقام بیان بودن احل الله البیع این طور تقویت شود که در مورد حرمت ربا خصوصیات و جهات دیگری ذکر شده (لزوم برگرداندن مقدار زیاده و این که اگر نتواند اداء کند فنظرة الی میسرة) نشان می دهد که آیه فقط در مقام اصل تشریع حلیت بیع و حرمت ربا نیست و ناظر به خصوصیات هم هست.

حاصل این که تقریب اول از مناقشه صحیح نیست و دو جواب محقق اصفهانی به همراه جواب سوم که جواب اصلی است، تمام اند و جواب اول محقق اصفهانی هم باید به این برگردد که متفاهم عرفی از آیه اطلاق است.

##### جواب از تقریب دوم و سوم اشکال

در کلام مرحوم امام یک جواب مشترک از دو تقریب داده شده است و یک جواب هم مختص به تقریب دوم است. جواب مشترک ایشان به دو تقریب، این است که هرچند آیه در مقام مقابله بین بیع و ربا و نفی تسویه است و هرچند که آیه در مقام اخبار از جعل سابق است، اما خداوند خبر میدهد از این که رباخواران می گفتند البیع مثل الربا. از اخبار خداوند می فهمیم که قول صادر از رباخواران این بوده که بیع مثل رباست؛ زیرا این مقتضای صادق بودن اخبار خداوند است. وقتی چنین شد، جعل سابق حلیت بیع و حرمت ربا باید از جهت خصوصیات و اطلاق و تقیید، موافق و مطابق با قول کافران باشد. یعنی کفار وقتی دیدند که مطلق البیع حلال شده و مطلق الربا حرام شده، بین خودشان گفتند فرقی نیست و انما البیع مثل الربا. پس هرچند احل الله البیع اخبار از جعل سابق باشد (نه انشاء فعلی)، اما چون ربا خواران در کلام خود تسویه بین بیع و ربا می کردند، باید آن جعل سابق که مورد مخالفت آنها قرار گرفته عبارت باشد از تحلیل مطلق البیع و تحریم مطلق الربا؛ وبه عبارت ديگر از آنجا که خداوند خبر داده است که بیعی که آنها می گفتند مثل رباست را خداوند حلال کرده است ، ودر اين اخبار بيع به نحو مطلق ذکر شده طبعا بیعی که ربا خواران می گفتند مثل رباست، مطلق البیع بوده است همان طور که در ربا هم جعل حرمت مطلق بوده است واز اين معلوم می شود که جعل اول که مورد اعتراض آنها قرار گرفته حليت مطلق البيع است . حاصل این که هرچند احل الله البیع اخبار از جعل سابق است، اما مقتضای مطابقت بین جمله اول و جمله ای که در مقام تکذیب جمله اول است، این است که مراد حلیت مطلق البیع باشد.

طبق این جواب هم تقریب دوم مناقشه جواب داده میشود و هم تقریب سوم مناقشه.

نسبت به تقریب دوم (در مقام نفی تسویه بودن آیه) جواب مخصوص ایشان این است که هرچند آیه در مقام نفی تسویه بین بیع و رباست، اما این نفی تسویه به دو نحو ممکن است بیان شود.

اگر نفی تسویه به همین مقدار باشد که مباشرتا بگویند بیع و ربا مثل هم نیستند، نمی توان اطلاق گیری کرد. اما گاهی نفی تسویه به این است که حکم هرکدام از دو طرف را بیان کنند و از بیان این دو حکم، عدم تسویه به دلالت التزامی نتیجه گرفته شود، که در این صورت اطلاق گیری صحیح است. به عبارت دیگر اگر نفی تسویه مباشرتا و به حمل اولی باشد (لیس البیع مثل الربا) اطلاق گیری صحیح نیست، اما در آیه شریفه از ذکر حکم دو مورد ، واقع نفی تسویه استفاده می شود و این قسم از نفی تسویه منافاتی با اطلاق گیری ندارد. وجه مطلب این است که (مثل سایر خطابات که ابتداء برای بیان حکم وارد شده اند که اطلاق دارند) دو جمله و دو حکم مستقل ذکر شده و مفاد اصلی کلام، بیان حکم دو مورد است و این بیان حکم به نحو مطلق ارائه شده است. مجرد این که از بیان حکم، بالملازمه نفی تسویه استفاده شود مانعی از اطلاق گیری نخواهد بود.

این جواب در فقه العقود مطرح شده و به عنوان جواب صحیح از اشکال عدم اطلاق، مورد قبول گرفته است.

به نظر میرسد این جواب صحیح است لذا تقریب دوم اشکال جواب داده می شود.

##### جواب از تقریب سوم اشکال

همانطور که گفته شد جواب مرحوم امام از تقریب سوم مناقشه، این است که هرچند احل الله البیع اخبار از جعل سابق است، اما مقتضای مطابقت بین جمله اول و جمله ای که در مقام تکذیب جمله اول است، این است که مراد حلیت مطلق البیع باشد.

مرحوم امام به این جواب خود (جواب مشترک) اعتراض می کنند با عبارت «فتأمل»، و وجه فتأمل را در تعلیقه بیان می کنند. حاصل وجه تأمل این است که بله، اطلاق داشتن کلام خداوند مبتنی بر اطلاق داشتن کلام کفار است، اما اشکال این است که کلام کفار دارای اطلاق نیست. خود این عبارت کفار «انما البیع مثل الربا» ولو در آن قیدی بیان نشده، اما از آن جایی که فقط در مقام بیان تسویه بیع و رباست، اطلاق ندارد و در مقام بیان نیست.

لکن به نظر می رسد این اعتراض وارد نیست. هرچند کلام کفار در مقام تسویه بین بیع و رباست، اما تسویه بین دو طبیعت بدون تقیید در عبارت دال بر تسویه، ظاهر در این است که تمام افراد موضوع اول با تمام افراد موضوع دوم سنجیده شده و فرقی بین آنها نبوده است. والا اگر فقط در بعضی از افراد طبیعت فرقی پیدا نشده باشد، کافی نیست برای این که تسویه به نحو مطلق بیان شود. پس کلام دارای اطلاق است. بنابراین جواب اول مرحوم امام جواب تامی است و اشکال تعلیقه به آن وارد نیست.

اما در عین حال جواب اول در عین صحیح بودن، از آن جایی که مبتنی بر تدقیق است و فهم عرفی عام با آن سازگاری ندارد، نمی تواند به عنوان جواب مناقشه مطرح شود. چنین نیست که متفاهم عرفی از آیه از جهت اين تقريب این باشد که نسبت به تمام خصوصیات محتمل الدخل در بیع اطلاق داشته باشد.

###### جواب مختار از تقریب سوم

جواب صحیح از تقریب سوم مناقشه این است که بگوییم:

بله احل الله البیع اخبار از جعل سابق است و انشاء فعلی حلیت بیع نیست، اما در عین حال می توان به اطلاق آن تمسک کرد و اخبار از جعل سابق بودن، مشکلی ایجاد نمی کند. آن چه مهم است این است که در خطاب جعل شرعی حکم به چه صیغه ای انشاء شده، ولی مقتضای تطابق بین اثبات و ثبوت ( تطابق بین حاکی و محکی) این است که کیفیت و صیغه جعل به همین نحو است که در مقام اثبات بيان شده يعنی طبیعت بیع به نحو مطلق موضوع حلیت قرار گرفته است. لذا از کلمات وارد در روایات معصومین (مثل العنب اذا غلی یحرم) اطلاق گیری می کنیم (نسبت به جمیع اقسام عنب) با این که با خود این جمله صادر از امام علیه السلام، انشاء و جعل حرمت نمی شود بلکه حاکی از حکم مجعول در مقام ثبوت است. وجه اطلاق گیری این است که حکم به حرمت عنب مغلی در کلام امام عليه السلام به صورت مطلق بیان شده و مقتضای تطابق بین اثبات و ثبوت این است که کیفیت جعل به همین نحوی باشد که در مقام حکایت بیان شده است.

پس جواب از تقریب سوم مناقشه این است که در حکایت از جعل سابق به نحو مطلق، از اطلاق در مقام اثبات کشف از اطلاق در مقام ثبوت می کنیم و می فهمیم که در جعل شرعی هم موضوع حلیت، مطلق البیع است.

این جواب از تقریب سوم، با حفظ مبنای مذکور در اشکال (اخبار بودن آیه از جعل سابق) بود. اما در کلام مرحوم آقای تبریزی جواب دیگری به این تقریب داده شده که به عنوان جواب مبنائی مطرح می شود و این مبنی که احل الله البیع اخبار از جعل سابق باشد، انکار شده است. همچنین این که آیه شریفه برای تعرض به تسویه موهوم نزد رباخواران وارد شده باشد، مورد انکار واقع شده است.

شاهدی که در تقریب سوم برای اشکال وجود داشت این بود که هم صدر آيه قرينه است و هم تأمل در نفس عبارت انما البیع مثل الربا دلالت بر این دارد که در رتبه سابق بیع حلال شده و ربا حرام شده باشد، تا در مقام اعتراض بگویند فرقی بین بیع و ربا نیست. جواب مرحوم آقای تبریزی این است که شاهد و قرینه ای نیست بر این که سابقا جعل شده باشد و این جمله آنها اعتراض به آن باشد. جمله انما البیع مثل الربا حکایت از معتقَدات رباخواران است و ظاهر است در این که انگیزه آنها برای ارتکاب ربا این بوده که در اعتقاد خود فرقی بین بیع و ربا قائل نبودند، نه این که لفظ اين جمله از آنها صادر شده باشد تا بگویید مسبوق به جعل سابق است. وقتی ثابت شد که اخبار از جعل سابق نیست، مقتضای قاعده اولی این است که کلام اطلاق داشته باشد و قرینه ای بر رفع ید از این قاعده نیست.

«فإنه لا دلالة في الآية على صدور خطاب التحريم أو التحليل من‌ قبل، كما لا دلالة فيها على ورودها للتعرض للتسوية الموهومة بعد صدور خطاب تحليل البيع و تحريم الربا، فان نقل قولهم انما البيع مثل الربا حكاية عن معتقدهم، و الداعي إلى ارتكابهم لا عن لفظهم بعد صدور ذلك الخطاب[[5]](#footnote-5)»

این مطلب ایشان را هم می توان به عنوان جواب مبنائی از تقریب سوم مطرح کرد.

## نتیجه بحث در آیه احل الله البیع

نتیجه بحث در آیه احل الله البیع این شد که هیچ یک از دو مناقشه به استدلال به آیه شریفه وارد نیست، نه مناقشه اول (تمسک به عام در شبهه مصداقیه) و نه مناقشه دوم (اطلاق نداشتن آیه بالتقاریب الثلاثة).

1. کتاب المکاسب ج3 ص 40 [↑](#footnote-ref-1)
2. کتاب المکاسب ج3 ص 20 [↑](#footnote-ref-2)
3. کفایه الاصول ص 33 [↑](#footnote-ref-3)
4. حاشیه المکاسب للاصفهانی ج1 ص 108 [↑](#footnote-ref-4)
5. ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب ج2 ص 36 [↑](#footnote-ref-5)